



انجمن آثار و معارف اسلامی

۱۲۶



زندگینامه و خدمات علمی و ادبی کسری حسن انوری



126

Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries

**Biography & Academic Life of
Dr. Hassan Anvari**

ISBN 964528245-4



9 789645 282453

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر حسن انوری

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

عنوان و نام پدیدآور	زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر حسن انوری.
مشخصات نشر	تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	۲۶۱ ص.
فروست	سلسله انتشارات [انجمن آثار و مفاخر فرهنگی]: شماره ؛ ۵۸۷ ۵۶۱/۱۲۶
شابک	۳-۲۴۵-۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ۸۰۰۰۰ ریال.
وضعیت فهرست نویسی	فیا.
موضوع	انوری، حسن، ۱۳۱۲- . - سرگذشتنامه
موضوع	مقاله های فارسی - قرن ۱۴ ق.
شناسه افزوده	انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
رده بندی کنگره	۱۳۱۲.۱۲۶/
رده بندی دیویی	
شماره کتاب شناسی ملی	

زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی
دکتر حسن انوری



انجمن آثار و معارف فراهنکی

تهران - فروردین ماه ۱۳۹۳

سلسله انتشارات و مجموعه زندگي نامه ها

۵۶۱/۱۲۶

زندگي نامه و خدمات علمي و فرهنگي دکتر حسن انوري

● ويراستار: اميد قنبري ● صفحه آرايي: طيبه باقري ● ناظر چاپ: كيانش بيرونوند

● ليتوگرافي چاپ و صحافي: هفت نقش ● نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳ ● شمارگان: ۱۵۰۰

● قيمت: ۸۰۰۰ تومان ● همه حقوق چاپ و نشر براي ناشر محفوظ است.

● ISBN: 978-964-528-245-3

● شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۸-۲۴۵-۳



انجمن آثار و مفاخر فرهنگي

خيابان ولي عصر - پل امير بهادر - خيابان سرگرد بشيري

شماره ۷۱

تلفن: ۵۵۳۷۴۵۳۱-۳

فهرست

- پیش‌گفتار ۷
توفیق‌هد سبحانی
- زندگی‌نامه‌ی خودنوشت ۱۱
حسن انوری
- ایران و جهان ایرانی ۱۱۹
حسن انوری
- بهترین بخش‌های شاهنامه کدامند؟ ۱۳۷
حسن انوری
- دشواری‌های فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی با نگاهی به تجربه‌ی فرهنگ
بزرگ سخن ۱۴۷
حسن انوری
- فرزندِ خلفِ دهخدا و معین ۱۶۳
محمدرضا شفیعی کدکنی
- فضل و فضیلت دوشادوش یکدیگر ۱۶۵
رسول شایسته

- در معنی سحر ۱۷۳
عباس ماهیار
- نگاهی به صدای سخن عشق ۱۷۷
احمد رضی
- ضرورت بازنگری در بخش ریشه‌شناسی فرهنگ سخن ۱۸۷
رضا داوری / حسین داوری
- فهرست آثار دکتر حسن انوری ۲۰۹
- عکس‌ها و اسناد ۲۲۱

پیش‌گفتار به نام خداوند جان و خرد

پنجاه و پنج سال پیش در خیابان ارتش فعلی (که در آن سال‌ها خیابان شاه‌بختی نامیده می‌شد) در ساختمانی استیجاری، متعلق به مرحوم اصغر محسنی معروف به اصغر بقال، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز قرار داشت. طول و عرض ساختمان را (تخمیناً) هم نمی‌توانم عرض کنم، اما قریب بیست مغازه رو به مغرب و یک در بزرگ ورودی داشت، دو طبقه بود و حیاطی مربع‌شکل داشت و در طرف شمال شرقی کریدور بلند، حیاطی دیگر واقع بود که بعضی کلاس‌ها در اطاق‌های اطراف آن حیاط تشکیل می‌شد. در طبقه دوم، سالن اجتماعاتی هم داشت که گه‌گاهی در آن سالن همایش‌هایی برپا می‌شد. در قسمت جنوب خیابان میدان ساعت که بنای معروف و باشکوه ساعت در جنوب غرب آن میدان قرار داشت. ساعت هنوز از بناهای شکوهمند شهر تاریخی تبریز است. گویا این بنای باب‌بخت از شکوه خود به ساختمان دانشکده ادبیات تبریز هم سهمی می‌داد. من قریب دو هفته پیش از خیابان ارتش می‌گذشتم، به در بزرگ و بستهٔ دانشکده خیره شدم، از شکوهی که در سال‌های ۴۱-۱۳۳۸ همه را یا لاقلاً خود مرا خیره می‌کرد، خبری نبود اما ساعت همچنان با قامتی استوار و باشکوه‌تر از همیشه برپا بود.

یاد ایامی افتادم که از پیاده‌رو شرقی خیابان با احتیاط و دقت عبور می‌کردیم، هر آن ممکن بود یکی از مردان دانشور آن زمان در برابر ما ظاهر شود، مثلاً گاهی استاد دکتر منوچهر مرتضوی را می‌دیدید که معمولاً تنها با کیفی در دست برای ورود به دانشکده یا خروج از آن در همین خیابان استوار گام برمی‌دارد، یا مرحوم استاد سیدحسن قاضی‌طباطبایی کتابی کوچک در کف دست با یکی از همکاران صحبت‌کنان از کنارتان می‌گذرد. از میدان شهربانی استان از طرف شمال که رو به جنوب به طرف دانشکده می‌رفتی - که مسیر من همیشه از شمال به جنوب بود - در خود احساس غرور می‌کردی. دانشکده به رغم آنکه بنای چندان مجللی نداشت و در برابر ساختمان‌های پر جلال و جبروت امروزی دانشگاه تبریز دارای عظمتی نبود، اما استادانی چون زنده‌یاد دکتر یحیی ماهیار نوایی، مرحوم دکتر عبدالرسول خیام‌پور، مرحوم استاد دکتر منوچهر مرتضوی، استاد زنده‌یاد احمد ترجانی‌زاده، مرحوم استاد محمدمامین ادیب‌طوسی، استاد مرحوم سیدحسن قاضی‌طباطبایی، استاد دکتر احمدعلی رجایی بخارایی و ... آن ساختمان را در معنی با بزرگ‌ترین دانشکده‌های ادبیات جهان مرتبط ساخته بودند. هر چند گاهی در کریدورهای دانشکده با قیافه‌هایی از استادان دانشگاه‌های مصر، چک‌اسلواکی، اتحاد جماهیر شوروی سابق و هندوستان مواجه می‌شدید. گاهی استاد مرحوم پروفیسور محسن هشتروندی در سالن دانشکده سخنرانی داشت، گاه مرحوم بی‌ریای گیلانی («شیدا») در آنجا شعر می‌خواند و گاه استاد سیدمحمدحسین «شهریار» مهمان دانشکده بود. زمانی هم پروفیسور یان ریپکا را در کریدور با چند استاد قدم‌زنان می‌دیدیم. در دانشکده ادبیات آن سال‌ها چند رشتهٔ تحصیلی بود از جمله: تاریخ و جغرافیا، زبان انگلیسی، زبان فرانسه، علوم تربیتی و زبان و ادبیات فارسی و ...، اما شاید به آن دلیل که دانشکده (کلاً)، دانشکدهٔ ادبیات

خوانده می‌شد، دانشجویان رشته ادبیات تشخیصی داشتند، و شاید دانشجویان این رشته خود را «متشخص» می‌پنداشتند.

در آن سال‌ها در دکه‌های روزنامه‌فروشی (که یکی در میدان ساعت و یکی دیگر در سهراهی خیابان تربیت و خیابان اصلی شهر قرار داشت) مجله‌های سخن، یغما، راهنمای کتاب، نگین، صدف و ... و هفته‌نامه‌هایی چون فردوسی و ... به چشم می‌خورد و بعضی از آنها را می‌شد در دست همه دانشجویان به‌ویژه دانشجویان رشته ادبیات فارسی دید....

به هنگام ورود به دانشکده می‌بایست از یک پله بلند، قدم به آستانه در بزرگ دانشکده بگذارید. کریدوری طولانی در برابر شما قرار داشت: طرف شمال دیواری بلند بود، در میانه کریدور در جانب راست کتابخانه دانشکده واقع بود. دریغ است از استاد دکتر آشوت کاسپاریان، رئیس کتابخانه - که به چندین زبان تسلط داشت - یاد نشود. بعضی از دانشجویان نمی‌خواستند وقتی استاد کاسپاریان سرش خلوت است، کتابی را که گرفته‌اند، پس بدهند؛ زیرا مرحوم کاسپاریان معمولاً می‌پرسید: این کتاب را که گرفتی و خواندی، چه چیزی نمی‌دانستی که حال می‌دانی و ... خدایش بیامرز. آن مرحوم زبان‌های آلمانی، روسی، ارمنی، انگلیسی و ... را می‌دانست، اما به زبان فارسی چندان تسلط نداشت. می‌گفت: «ساعت می‌ایستد»، اگر می‌گفتی: «استاد! ساعت می‌خواهد» می‌گفت: «نه، ساعت آدم نیست که بخوابد». مثنوی مولانا را دوست داشت، می‌خواست که ابیاتی از مثنوی برایش بخوانند، چون می‌شنید، می‌گفت: «آقا! مروراید است».

در کریدور دانشکده با دانشجویانی روبه‌رو می‌شدیم، سلام‌علیک می‌کردیم. درباره استادان، کتاب‌ها، خبرهای فرهنگی سخن می‌گفتم. یکی از چهره‌هایی که با دو سه بار همیشگی زیارتش می‌کردم آقای حسن انوری بود. بیش از نیم‌قرن از آن روزها گذشته است. آن رشته مؤدت هرگز گسسته نشده است. دقیقاً نمی‌دانم در چه سالی آقای انوری به تهران منتقل شدند. زمانی ایشان را در سازمان کتب درسی در میدان بهارستان می‌دیدم. مدتی در ضلع شمالی دانشگاه تهران خیابان پورسینا در سازمان کتاب‌های درسی به دیدن ایشان می‌رفتم.

من هم‌کلاس آقای دکتر انوری نبودم، شاگرد مستقیم ایشان هم متأسفانه نبوده‌ام. امتحان عملی دبیری را در دبیرستان علامه در سهرای سلسبیل در حضور مرحوم دکتر حسین بحرالعلومی که استاد تدریس عملی ما بود، در کلاس آقای دکتر انوری دادم. مرحوم استاد دکتر جعفر شعار (که زمانی کوتاه در دبیرستان تربیت تربیز دبیر من بودند) در تهران با آقای انوری در ارتباط بودند؛ به هر حال از این طریق هم علقه دوستی مستحکم‌تر شده بود.

من در دوره‌ای در شورای علمی دانشگاه کتاب محور پیام‌نور مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی بودم. آقای دکتر انوری عضو شورای ما بود؛ خیلی چیزها از ایشان آموختم. زمانی درصدد بودم برای گروه زبان و ادبیات فارسی تاریخ ادبیات بنویسم؛ طرح درس از استاد دکتر انوری بود. آن طرح را هنوز در میان یادداشت‌هایم دارم، دریغ که به سبب مجله‌ای که دانشگاه برای عرضه کتاب‌ها داشت، نتوانستم دقیقاً از آن طرح بهره‌مند شوم. در هر مطلبی که تعقیدی یا نقضی می‌دیدم بی‌درنگ به استاد

انوری متوسل می‌شدم. ایشان آن عبارت معقّد و ناقص را به گفته خودشان «دستورمند» می‌کردند. مولانا می‌گوید:

آب اگر منکر چشمه خود می‌شود
خاک سیه بر سرش باد که بس ژاژخاست

من در صفحه پایانی تاریخ ادبیات ایران - که حق آن بود که تاریخ ادبیات فارسی نام می‌نهادم - نوشته‌ام: «مؤلف فرض می‌داند که از دوست دانشور و دیرین و بسیار گرامی خود آقای دکتر حسن انوری که هم در تهیه طرح، و هم در بررسی و ویرایش کتاب و هم در همه مراحل دیگر یاور من بوده‌اند و انتقادهای عالمانه ایشان در محتوای کتاب سخت مؤثر بوده است که احوال عنصری در دو چاپ کتاب نشان این عنایت است، از صمیم قلب تشکر کند». اما می‌دانم که این تشکر قلبی هم جبران عنایات دکتر انوری به حساب نمی‌آید.

جناب آقای دکتر انوری ویژگی‌هایی دارد که در کمتر ادیبی سراغ می‌توان گرفت: کم‌گوی و گزیده‌گوی است. مطلبی را که نمی‌داند صریحاً اعلام می‌کند نمی‌دانم. از دوره دانشجویی تقریباً همه مجلات ادبیات را مطالعه می‌کند، از محتوای اکثر مقالات آنها آگاه است و درباره آن نظری قاطع دارد. بسیار خوش‌سفر است و همیشه می‌خواهد در کارها باب میل هم‌سفر رفتار کند. اهل تعارف نیست. اهل دُشیداری نیست. معلمی بزرگ است. دو جلد کتاب چهارواحدی دستور زبان فارسی را برای گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تألیف کرده است. معلمان دانشگاه در مواردی از خودآزمایی‌ها و پاسخ آنها اشکالات و به زعم خودشان ایرادهایی داشتند. این کار را تنها دکتر انوری می‌توانست فیصله دهد. با موافقت آقای دکتر انوری جلسه‌ای تشکیل دادم که همه استادان مدرّس دستور زبان در آن جلسه اشکالاتشان را مطرح کنند. آقای دکتر انوری با ایجاز و صراحت همه اشکالات را با خوش‌رویی پاسخ گفتند، آن جلسه اگر برای معلمان دستور، جلسه رفع اشکال بود، برای خود من کلاس درس معلمی بود که امتحانش را چهل سال قبل عملاً در حضور ایشان داده بودم. دکتر انوری اگر مطلب جالبی در مجله‌ای خوانده یا در سخنرانی‌ای شنیده باشد، سعی می‌کند آن را با دوستان خود تقسیم کند. بخل در تعلیم ندارد. بسیار مبادی آداب است. از روزی که من ایشان را دیده‌ام، پیوسته مرتب و خوش‌لباس دیده‌ام. شمرده سخن می‌گوید، نثر روانی دارد....

از کارهای شایان تقدیر آقای دکتر انوری که از روزگار جوانی در جمع مؤلفان لغت‌نامه علامه فقید دهخدا مشغول فعالیت بودند و بعد از تدوین فرهنگ سخن و فرهنگ‌های کوچک و بزرگ دیگر باز به لغت‌نامه بازگشته‌اند، تدوین فرهنگ سخن است. این کار با سه پشتوانه مالی، فرهنگی و عشق تحقق پیدا کرده است.

مطمناً اگر پشتیبانی مالی آقای علی‌اصغر علمی که جد اندر جد در خدمات فرهنگی بوده‌اند؛ و ثبات قدم و دقت و عزم استاد دکتر حسن انوری نبود؛ و اگر مشاوران، ویراستاران، ویراستاران گروه تخصصی، مؤلفان بخش‌های عمومی و تخصصی، نمونه‌خوانان دقیق، مسئولان بازیینی نمونه‌ها، مسئولان بازیینی شواهد،

مستولان امور فنی، همکاران مقطعی و یاری جنبی نبود، فرهنگ سخن هم نبود. خداوند همه این کوشندگان که در راه اعتلای فرهنگ ایران تلاش می‌کنند، موفق و سربلند و سالم و شاداب دارد.

از دکتر انوری آثار دیگری هم دربارهٔ سعدی و حافظ در دست است. به جز گزیده غزلیات حافظ (۱) که برای دانشگاه پیام نور نوشته‌اند، کتابی به نام صدای سخن عشق، کتابی دیگر هم به نام یک قصهٔ بیش نیست دربارهٔ حافظ دارند که ظاهراً سه بار تاکنون به چاپ رسیده است.

از متون مورد علاقه آقای دکتر انوری یکی هم شاهنامه حکیم فردوسی است. دو کتاب به نام‌های رزم نامهٔ رستم و سهراب و غننامهٔ رستم و سهراب در این باب دارند.

دستور زبان فارسی که آقای انوری با همکاری مرحوم استاد دکتر حسن احمدی گیوی تدوین کرده‌اند، از مقبول‌ترین کتاب‌های دستور زبان فارسی است که ظاهراً چهل‌بار تاکنون تجدید چاپ شده است. دکتر انوری و دکتر احمدی گیوی در این باره خدمت بزرگی به ادب فارسی و علاقه‌مندان آن انجام داده‌اند.

اما گفتنی‌ترین و قابل‌تقدیرترین و ستودنی‌ترین خصیصهٔ دکتر انوری که برتر از همه خصایص نیکوی ایشان است، تواضع، صداقت، ثبات در دوستی، و مداومت در تتبع است. از خداوند بزرگ می‌خواهم که استاد انوری را در سلامت، سعادت و سرور نگه دارد که از وجودشان همه بهره‌مند شوند و برای خانواده محترم ایشان موفقیت و شادکامی آرزو می‌کنم.

کاش مرحوم دکتر حسن احمدی گیوی و مرحوم دکتر داریوش صبور در حیات بودند و در سجایای اخلاقی و انسانی این مرد نازنین سخن می‌گفتند. آن دو بزرگوار را در این مقال به نیکی یاد می‌کنم، خداوند هر دو را غریق رحمت بیکران خود فرماید.

توفیق هدسبحانی
معاونت علمی و پژوهشی
انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

دشواری‌های فرهنگ‌نویسی در زبان فارسی با نگاهی به تجربه فرهنگ بزرگ سخن

حسن انوری

فرهنگ‌نویس اگر بخواهد فرهنگی از روی فرهنگ‌های دیگر بنویسد که - متأسفانه امر رایجی است - کار چندان دشواری پیش روی ندارد اما اگر بخواهد فرهنگ را از متن زبان استخراج کند با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو می‌شود، چرا که در زبان فارسی بانک واژگان به وجود نیامده است تا بتوان بر پایه دانش جدید فرهنگ‌نویسی، فرهنگ نوشت. بانک واژگان چیست؟ اگر همه متون زبان فارسی را از قرن سوم تا زمان حاضر به رایانه بدهیم و واژه‌های هر متن را مشخص و الفبایی کنیم و مورد استعمال هر واژه را با شماره صفحه مشخص کنیم به طوری که هر کس به سهولت بتواند هر واژه، موارد استعمال آن، جمله، عبارت یا بیتی را که واژه در آنها به کار رفته است به دست آورد و نیز معلوم کند که هر واژه چند بار به کار رفته است می‌توان گفت که ما بانک واژگان

زبان را ایجاد کرده‌ایم. از آنجا که زبان فارسی میراثی است که در طول زمان نسبتاً درازی زنده و پویا بوده و در حوزه وسیعی از جغرافیا کاربرد داشته است، ایجاد بانک واژگان این زبان کار کوچکی نیست که یک موسسه خصوصی بتواند از عهده آن برآید؛ باید دولت در این زمینه پیش‌قدم شود و کار به وسیله وزارت علوم و فن‌آوری یا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی یا فرهنگستان زبان انجام شود و حاصل کار به شبکه جهانی اینترنت داده شود تا در اختیار همگان قرار گیرد. فرهنگ‌نویس فارسی با در اختیار داشتن چنین گنجینه‌ای دیگر خود نیاز نخواهد داشت به فیش‌برداری از متون بپردازد.

اما فرهنگ‌نویسی که بانک واژگان را در اختیار ندارد و در عین حال نمی‌خواهد فرهنگش را از روی فرهنگ‌های دیگر بنویسد ناچار خود باید چیزی شبیه بانک زبان در محدوده کوچکتري به وجود آورد یعنی به متن زبان، زبان گفتاری یا نوشتاری یا هر دو مراجعه کند، واژه‌های زبان را فهرست کند و در محدوده مواد خود بسامد آن‌ها را تعیین کند تا مواد خامی برای فرهنگ‌نویسی به وجود آورد. و این کاری بود که من و همکارانم در تدوین فرهنگ بزرگ سخن کردیم. حدود چهارصد متن شامل ۲۵۰ متن از قدما، از زمان رودکی تا اواخر دوره قاجار و ۱۵۰ متن از معاصران به ویژه از رمان‌نویسان، و تعدادی روزنامه، مجله و حتی صفحه نیازمندی‌های روزنامه‌های کثیرالانتشار را انتخاب کردیم. در انتخاب مجلات به این نکته اشعار داشتیم که مجلات کاملاً تخصصی را انتخاب نکنیم زیرا اصطلاحات علمی کاملاً تخصصی در یک فرهنگ عمومی نباید

وارد شود، هم‌چنین در انتخاب آثار داستان‌نویس‌های معاصر در نظر داشتیم که از کسانی که واژگان محلی یک منطقه خاص را در آثارشان آورده‌اند یا (احیاناً) خود به واژه‌سازی پرداخته‌اند چیزی انتخاب نکنیم چرا که در زمینه آثار کهن نمی‌توان حوزه جغرافیایی در نظر گرفت، اگر یکی در بخارا و دیگری در قونیه و سومی در شیراز آثاری به وجود آورده‌اند جزء زبان تاریخی فارسی محسوب می‌شود اما در مورد زبان معاصر به ناچار باید حوزه محدود جغرافیایی در نظر بگیریم و این بود که ما زبان معاصر را محدود و منحصر به «زبان تهرانی در هشتاد سال اخیر» قرار دادیم. علاوه بر آثار مکتوب مقداری هم کار میدانی کردیم. چند تن از همکاران را مأمور کردیم که با مراجعه به صاحبان مشاغل چون نجاری، عطاری، مکانیکی و مؤسساتی مانند بیمارستان‌ها واژه‌های معمول در آن‌ها را یادداشت کنند، مثلاً یادداشت اسم گیاهان از روی جعبه گیاهان در عطاری‌ها، اصطلاحات متداول پزشکی در بین عامه از روی تابلوها در بیمارستان‌ها. علاوه بر اینها از حدود بیست نفر از همکاران خواسته بودیم هر واژه یا تعبیری را که از مردم در کوچه و بازار یا از رسانه‌های گروهی می‌شنوند یادداشت کنند - البته همه این واژه‌ها وقتی از منبع دیگری تأیید می‌شد وارد فرهنگ می‌گردید. علاوه بر اینها شواهد منقول در فرهنگ‌ها را مثل شواهد منقول در فرهنگ جهانگیری، آندراج، و لغت‌نامه دهخدا به عنوان مواد خام تلقی کردیم و آنها را در مواردی جز مورد اشاره آن فرهنگ‌ها نیز به کار بردیم.

اگر فرهنگ‌نویس سیاهه‌ای، چنان‌که گفتیم، تهیه کند، مرحله دوم از کار فرهنگ‌نویسی، انتخاب است از این سیاهه چه چیزی را باید به عنوان عنصر واژگانی قابل ذکر در فرهنگ بیاورد. زبان‌شناسان می‌گویند شناخت واژه سهل و ممتنع است. از یک طرف سخن‌گویان هر زبان به سهولت می‌توانند واژه‌های زبان خود را از یک‌دیگر بازشناسند و از طرف دیگر زبان‌شناسان و فرهنگ‌نویسان اذعان می‌دارند که هنوز در ارائه تعریفی جامع و مانع برای واژه توفیق حاصل نکرده‌اند (جولیا فاک ۱۹۷۸ به نقل دکتر حسین وثوقی: *واژه‌شناسی و فرهنگ‌نگاری در زبان فارسی*، ص ۹).

شناخت واژه اگر سخت است، شناخت واژه‌ای که در فرهنگ باید بیاید از آن سخت‌تر است. توضیحاً باید بگویم که هر واژه‌ای قابل نقل در فرهنگ لغت نیست و فرهنگ‌نویس باید دست به انتخاب بزند. برای اینکه این موضوع روشن شود مثالی می‌زنم: «ایران‌شناسی» واژه‌ای است که در فرهنگ‌ها آمده است. اما کرمان‌شناسی، فارس‌شناسی، یزدشناسی، ماسوله‌شناسی که در سیاهه ما موجود بودند در فرهنگ‌ها نیامده و ما هم نیاورده‌ایم، یک دلیلش این است که اینها کم‌پسامدند، دلیل دیگر این‌که این قبیل واژه‌ها را (قیاساً) می‌شود ساخت، دلیل سوم این است که اینها در شکم ایران‌شناسی می‌گنجد و شاید دلایل دیگر هم داشته باشد. ملاحظه می‌فرمایید که فرهنگ‌نگار هر واژه‌ای را که از نظر دستوری درست ساخته شده و معنا هم دارد نباید بیاورد، منتها مشکل تشخیصِ حدود ابقا و اسقاط است.

از اشاراتی که کردم معلوم شد که ما در فرهنگ بزرگ سخن واژه‌های قدیمی را هم آورده‌ایم. دلیل این کار چیست؟ چرا در فرهنگی جامع که امروز برای زبان فارسی نوشته می‌شود باید واژگان قدیمی فارسی را هم آورد؟

چنان‌که همگان می‌دانند تحول زبان فارسی در دوره اسلامی کند و بطئی بوده، چنان‌که ما امروز بعد از یک هزار و یکصد سال زبان رودکی را بدون این که نیاز به تحصیلات خاصی داشته باشیم می‌فهمیم:

مُرد مرادی نه همانا که مُرد
مرگ چنان خواجه نه کاری است خُرد
جان گرامی به پدر باز داد
کالبد تیره به مادر سپرد
شانه نبود او که به مویی شکست
دانه نبود او که زمینش فشرد

واژگان این زبان را که با زبان ما فرق عمده‌ای ندارد نه تنها باید در یک فرهنگ جامع عمومی بیاوریم بلکه می‌توانیم نمونه‌هایی از این زبان را به عنوان شاهد نقل کنیم. اینجاست که فرهنگ‌نگاری زبان فارسی ویژگی خاص خود را می‌طلبد و نمی‌توان فرهنگ جامع عمومی نوشت که لغات متون کهن را نداشته باشد. البته لغات کاملاً مهجور متون کهن را بهتر است به فرهنگ‌های تخصصی این

متون واگذار کنیم، یعنی مثلاً فرهنگ خاصی برای شاهنامه داشته باشیم که ناظر به حل مشکلات این متن باشد. به هر حال یکی از مشکلات فرهنگ‌نگاری فارسی تعیین این حدود است: حدود میان فرهنگ‌های تخصصی متون کهن و فرهنگ جامع عمومی. شیوه ما در فرهنگ بزرگ سخن آن بود که اگر واژه‌ای مهجور را حداقل دو نفر آورده‌اند، بیاوریم. مثلاً واژه مهجور مهتوک را خاقانی در آخرین بیت قصیده معروف ایوان مدائن آورده. استعمال این واژه اگر منحصر به اینجا بود نباید می‌آوردیم و باید آن را به فرهنگ اختصاصی خاقانی حواله می‌دادیم. اما چون در متون دیگر از جمله در ترجمه تاریخ یمنی هم به کار رفته ناچار وارد فرهنگ کردیم. استعمال واژه در دو متن از متون مورد مراجعه ما با توجه به این که منابع ما نسبت به کل منابع زبان فارسی از زمان رودکی تا زمان حاضر، بسیار کم بوده است، می‌تواند دلیل آن باشد که واژه در متون به طور نسبی کاربرد فراوان داشته است.

بعد از این که واژه انتخاب شد فرهنگ‌نگار باید تصمیم بگیرد که آن را با چه رسم الخطی بنویسد متصل یا منفصل؟ مثلاً همین کلمه ایران‌شناسی را بنیاد ایران‌شناسی در آرم و روی پاکتش ایران‌شناسی یعنی جدا نوشته و نون ایران را به شین شناسی نچسبانده اما در لغت‌نامه دهخدا ایران‌شناس و ایران‌شناسی را سر هم نوشته‌اند، یعنی نون را به شین چسبانده‌اند؟ ما در فرهنگ سخن همه واژه‌هایی را که با ایران شروع می‌شود منفصل آورده‌ایم، کدام درست است؟ شیوه لغت‌نامه یا شیوه ما و خود بنیاد ایران‌شناسی؟ فرهنگستان زبان در اوایل دهه هفتاد تمایل به جدانویسی داشت اما در اوایل دهه

هشتاد گرایش به سر هم نویسی پیدا کرد. وزارت آموزش و پرورش هم در نیم‌قرن اخیر چند بار از اتصال به انفصال و از انفصال به اتصال گراییده است. حقیقت آن است که نابسامانی در ذات خود خط فارسی است: زرد را بنا به ذات حروف (اجباراً) باید جدا و سفید را بنا به ذات حروف (اجباراً) باید سر هم نوشت. ماجرای رسم الخط ظاهراً ماجرای پایان‌ناپذیر است. ما که فرهنگ سخن را در دهه هفتاد می‌نوشتیم با توافق با نظر اولیه فرهنگستان، شکل منفصل واژه‌ها را آوردیم اما برای این که نظر عرف را هم رعایت کنیم شکل متصل را در کنار شکل اول گذاشتیم، اما در تلیخیص‌هایی که اخیراً از آن فرهنگ انتشار داده‌ایم بیشتر نظر اخیر فرهنگستان را رعایت کرده‌ایم.

بعد از این که واژه را انتخاب کردیم و درباره رسم الخط آن تصمیم گرفتیم باید تلفظ آن را مشخص کنیم. در زبان فارسی تلفظ استاندارد وجود ندارد. واژه‌های بسیاری هستند که دو یا سه نوع تلفظ دارند و این تلفظ‌ها در زبان گفتار، در خطابه‌ها، در کلاس‌های درس، در رسانه‌های صوتی به موجودیت خود ادامه می‌دهند. مشکل نخست در این باره تشخیص تلفظ‌های چندگانه و در مرحله دوم تعیین این نکته است که کدام تلفظ را باید به عنوان تلفظ ترجیحی اول آورد و کدام‌ها را در مراحل بعد قرار داد مثلاً $ne(a,o)mudan$ یا $na(e,o)mudan$ یا $no(a,o)mudan$. روش ما در این زمینه این بود که در مواردی که تردید داشتیم واژه را در طی جمله یا عبارتی نسبتاً طولانی می‌نوشتیم و از چند نفر همکاران بزرگ‌شده تهران، نه مثل من که دوره جوانی را در آذربایجان گذرانده‌ام، می‌خواستیم

جمله یا عبارت را بخوانند و به این ترتیب تلفظ تهرانی واژه و گونه‌گونی آن را به دست می‌آوریم. باید بگویم که در اواسط کار، کتاب خانم گیتی دیهیم منتشر شد که ما آن را امری مغتنم تلقی کردیم و در تمام موارد مورد مراجعه ما بود. درباره تلفظ و آوانگاری و چگونگی آوانگاری و این که با چه خطی باشد مشکلات بسیاری داشتیم که ذکر همه آنها در این مجال سخن را به درازا می‌کشاند.

یکی دیگر از دشواری‌های فرهنگ‌نویسی فارسی، خود را در ارائه ریشه سرواژه نشان می‌دهد. در فرهنگ‌ها معمولاً بعد از آوانگاری، ریشه سرواژه درج می‌شود که اصل و نسب و منشأ واژه را مشخص می‌کند. ولی متأسفانه فرهنگ‌نویس فارسی در این زمینه با کمبودهایی مواجه می‌شود. منابع غنی ریشه‌شناسی در زبان فارسی هنوز به وجود نیامده است و نیز بایسته است گفته شود که زبان اقوام ایرانی به علت آن که سرزمین ایران در چهار سوی عالم واقع شده و قرن‌های متمادی، محل عبور یا تهاجم اقوام گوناگون از شرق و غرب عالم بوده است، اخذ و اقتباس از زبان‌های آنان پیوسته در جریان بوده و در نتیجه زبان فارسی در ردیف زبان‌هایی قرار گرفته است که واژه‌های دخیل در آنها درجه بالایی دارد. ما بعضاً برای یافتن ریشه واژه‌ای روزها و بلکه ماه‌ها جستجو می‌کردیم و بسیاری اوقات هم به نتیجه نمی‌رسیدیم.

بعد از آن که آوانگاری و ریشه سرواژه را مشخص کردیم، در مرحله سوم نوبت به هویت دستوری می‌رسد. مراد از هویت دستوری این است که نشانه‌ای به واژه بدهیم که مشخص شود واژه

در صَرف (مقابل نحو) چه نامیده می‌شود. این هویت‌ها در فرهنگ‌ها معمولاً عبارتند از اسم، صفت، مصدر، فعل، قید، اسم صوت، شبه‌جمله، و بُن فعل. علاوه بر این در بعضی از فرهنگ‌ها از انواع اسم، دو نوع آن یعنی حاصل مصدر و اسم مصدر نیز مشخص می‌شوند. مراد از حاصل مصدر، اسمی است که در زبان فارسی با یای مصدری ساخته می‌شود و معنایی نزدیک به مصدر دارد و در مواردی می‌توان مصدر را مترادف آن آورد، مانند دانایی که حاصل دانستن است. در لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ معین و فرهنگ بزرگ سخن حاصل مصدر به چنین واژه‌هایی اطلاق شده است. و اسم مصدر به واژه‌هایی اطلاق شده که معنای مصدری دارند و معمولاً بر چند گونه‌اند مانند واژه‌هایی که از بُن مضارع فعل به اضافهٔ مصوت E (های بیان حرکت) ساخته شده‌اند مانند گریه، خنده، ناله، و یا از بُن مضارع فعل به اضافهٔ پسوند es ساخته شده‌اند مانند دانش، بینش، و جهش، یا واژه‌هایی که در زبان عربی مصدر هستند و در فارسی هم‌ارزش با واژه‌های مذکور به کار می‌روند مانند علم که هم‌ارزش و مترادف دانش است یا تربیت که هم‌ارزش و مترادف با پرورش به کار می‌رود. باید گفت که لغت‌نامه و معین در مواردی به واژه‌هایی که در زبان عربی مصدر هستند، ابتدا هویت مصدری می‌دهند و به مصدر فارسی معنی می‌کنند و بعد از آن هویت اسم مصدری می‌دهند و اسم مصدری معنی می‌کنند. مثلاً معین می‌نویسد: ۱. علم (مصدر متعدی)، ۲. دانستن، ۳. (اسم مصدر) معرفت، دانش ... (علامات اختصاری را به واژه‌های کامل تغییر دادیم). در مواردی هم اصلاً هویت اسم مصدری به واژه نمی‌دهد

(نک: تسلیم، تسمیط، تسنن و ...). ما در فرهنگ بزرگ سخن از ابتدا به این قبیل واژه‌ها هویت اسم مصدری داده‌ایم زیرا هویت مصدری در یک فرهنگ فارسی به واژه‌هایی باید داده شود که علامت مصدری فارسی دارند. این واژه‌ها در زبان عربی مصدر هستند نه در زبان فارسی، در فارسی فقط جنبه اسم مصدری دارند و دادن هویت مصدری به این واژه‌ها اِعمال دستور زبان یک زبان در زبان دیگر است و در واقع نوعی کاپیتولاسیون زبانی باید دانسته شود.

فرهنگ ناظم‌الاطبا هم‌چنان که شادروان محمدعلی فروغی در مقدمه آن توضیح داده هم فرهنگ فارسی است و هم قاموس عربی؛ از این رو مؤلف در این قبیل موارد دو سرواژه آورده است که به یکی هویت مصدر داده و مطابق قوامیس عربی معنی کرده است، مانند علم elm مصدر عربی علمه علماً (از باب سمع) دانست آن را و یقین نمود... و دیگر سرواژه فارسی با هویت اسم مانند علم elm اسم عربی معرفت دقیق ...

ما در فرهنگ بزرگ سخن هر واژه‌ای را اعم از فارسی، عربی، و قرضی از غیرعربی که معنای مصدری دارند ولی علامت مصدر فارسی ندارند اسم مصدر دانسته‌ایم مانند اتوماسیون (فرانسه) و چالش (ترکی) که در فارسی به صورت اسم مصدری به کار می‌روند. به طور کلی ما در فرهنگ بزرگ سخن نگاهمان به نوع کاربرد کلمه در فارسی است نه هویت آن در زبان مبدأ، چنان‌که در واژه‌ای مانند تسلیم، در جمله‌ای مانند من تسلیم هستم، تسلیم نه

مصدر و نه حتی اسم مصدر است بلکه نوعی صفت است و ما هم آن را صفت معرفی کرده‌ایم.

مراتب اخلاقی و اجتماعی زبان؛ فرهنگ بزرگ سخن نخستین فرهنگی است که به این جنبه از زبان توجه کرده و به مناسبت و جایگاه اخلاقی واژه‌ها، به آنها برچسب زده است. مراد از مراتب اخلاقی و اجتماعی زبان، رعایت اصول اخلاق عمومی در گفتار از سوی گوینده با توجه به موقعیت اجتماعی مخاطب است. این جمله‌ها همگی یک معنی دارد: حضرت مستطاب عالی تشریف فرما بشوید، حضرت عالی تشریف بیاورید، جناب عالی تشریف بیاورید، شما تشریف بیاورید، شما بیایید، تو بیا؛ اما بنا به رعایت اصول اخلاقی از سوی گوینده با توجه به جایگاه اجتماعی مخاطب در موقعیت‌های متفاوت بر زبان می‌آیند. نکته اینجاست که غیر اهل زبان و اهل زبان کم‌آشنا به حیثیات زبان تفاوت‌های مراتب اخلاقی و اجتماعی را ممکن است ندانند و در واقع به نظر نگارنده جای توضیح این نکته فرهنگ لغات است. به همین علت ما در فرهنگ بزرگ سخن برچسب‌هایی از نوع احترام‌آمیز، مؤدبانه، توهین‌آمیز و غیره به واژه‌ها داده‌ایم.

بعد از این که واژه را انتخاب کردیم و درباره تلفظ و هویت دستوری و آگاهی‌های مربوط به علوم بلاغی و مراتب زبانی و حوزه کاربرد تصمیم گرفتیم، نوبت تعریف فرامی‌رسد. تعریف در فرهنگ لغت یکی از مشکل‌ترین کارهاست. کاری است سهل و ممتنع. سهل است از آن که هر کسی می‌تواند به زعم خود تعریف از واژه به دست دهد. قبلاً گفتم که ذهن هر کسی یک کتاب لغت

است، از این رو هر کسی که اهل زبان است تعریفی از واژه هم در ذهن دارد اما با این همه ممتنع است برای آنکه تعریف جامع و مانع و در عین اختصار بسیار مشکل است یا شاید در مواردی غیرممکن است. در مورد بعضی از عناصر واژگانی که متعلق به گروه خاصی هستند مانند گیاهان و جانوران می‌توان فرمولی برای تعریف درست کرد و آن تعریف را همه جا به کار برد. در عین حال باید باب استثنا را هم باز گذاشت که استفاده از فرمول در مواردی تعریف را به بیراهه نکشاند. در مورد صفات نیز تعریف‌نگار می‌تواند سیاهه‌ای در اختیار داشته باشد، مانند حاوی، دارا، فاقد و مانند آنها که بتواند صفت را به صفت معنی کند. نکته دیگر در تعریف این است که تعریف به وجه اخباری باشد یا به وجه التزامی. در فرهنگ‌ها هر دو شکل تعریف وجود دارد، مثلاً گیاهی که در مناطق کوهستانی می‌روید یا گیاهی که در مناطق کوهستانی رویده باشد. ما در فرهنگ سخن سعی کردیم از وجه اخباری استفاده کنیم. آقای صدری افشار و همکارانش نیز در فرهنگ فارسی امروز وجه اخباری به کار برده‌اند اما در فرهنگ‌های قدیمی اغلب تعاریف به وجه التزامی است. لغت‌نامه دهخدا در بسیاری موارد چون مطلب را از فرهنگ‌های قدیمی نقل می‌کند، فعل تعریف را التزامی می‌آورد. در یادداشت‌های شادروان دهخدا نیز که در لغت‌نامه نقل شده فعل التزامی زیاد دیده می‌شود، مثلاً می‌نویسد: اخته‌بیگ: کسی که اخته کردن ستور و حیوانات به دستور او باشد، محمد معین هم کم و بیش از این شیوه پیروی کرده است، مثلاً می‌نویسد صور: شاخ و جز آن که در آن دمند تا آواز بر آید.

در مورد بعضی از واژه‌ها که تعریف دشوار به نظر می‌رسید ما چنین عمل می‌کردیم: از همکاران تعریف‌نگار که تعداد آنان اغلب بیش از ده نفر بود می‌خواستیم هر یک جداگانه تعریفی بنویسند. از مقایسه و تلفیق آنها تعریف مورد نظر را به دست می‌آوریم در مورد واژه‌های جهانی هم از تعریف‌های فرهنگ‌های انگلیسی و فرانسوی استفاده می‌کردیم. مراد از واژه‌های جهانی واژه‌هایی است که مصادیق آنها در همه جا یکسان است و رنگ محلی و فرهنگی ندارد مانند واژه آسمان، هوا، اتومبیل، تلویزیون.

در تعریف واژه‌ها نباید دَوْر پیدا شود. این یکی از دشواری‌های فرهنگ‌نویسی است و کمتر فرهنگی هست که در این خصوص از اشتباه و خطا به دور مانده باشد. طبعاً فرهنگ ما هم از این قاعده مستثنی نیست. ذکر نمونه‌ای در این باره عمق دشواری را نشان می‌دهد. در تعریف اعداد در اغلب فرهنگ‌ها، چه شرقی و چه غربی، دور یا شبه‌دور وجود دارد. مثلاً فرهنگی در مقابل «یک» نوشته ده منهای نُه، و در مقابل «نُه» نوشته ده منهای یک یا اغلب فرهنگ‌نویسان در مقابل یک نوشته‌اند نخستین عدد در رشته عددهای طبیعی که وافی به مقصود نیست. من در نوشتن فرهنگ بزرگ سخن وقتی با این مشکل روبه‌رو شدم به کتاب‌های ریاضی مراجعه کردم اما در چند کتاب ریاضی روز که دم دستم بود تعریف از یک پیدا نکردم. به کتب ریاضی قدیم رو آوردم و خوشبختانه در التفهیم ابوریحان تعریفی که بشود آن را در فرهنگ آورد و تعریف اعداد دیگر را از دَوْر خارج می‌کند، پیدا کردم. ابوریحان نوشته

است: یک تنها عددی است که اگر به خود ضرب کنند یا در خود تقسیم کنند، خودش به دست می‌آید.

بسیاری از واژه‌ها مترادف یا چند مترادف دارند و طبعاً بعد از تعریف، مترادف‌ها به دنبال تعریف آورده می‌شود اما پرسش اینجاست که تعریف از دو یا چند مترادف در زیر کدامیک باید بیاید؟ فرهنگ‌نویس در این صورت چون به واژه‌های مترادف می‌رسد با مراجعه به بانک واژگان معلوم خواهد کرد که از چند مترادف، کدامیک بسامد بیشتری دارد، آن را تعریف خواهد کرد و بقیه را به آن ارجاع خواهد داد. اما اگر بانک واژگان نباشد فرهنگ‌نویس خود به سائقه شمّ زبانی یکی از مترادفات را مرجوع‌به و بقیه را مرجوع قرار خواهد داد و این کار، کار علمی و مبتنی بر آمار نخواهد بود و ما در زبان فارسی متأسفانه هنوز در این مرحله هستیم.

بعد از این که همه کارهایی را که دربارهٔ واژه باید بکنیم کردیم باید آن را در جای الفبایی خاص خود بگذاریم، اما جای خاص در اختیار فرهنگ‌نگار نیست. سنت ترتیب الفبایی آن را معین می‌کند. من در حین تألیف فرهنگ، بارها این پرسش را از خودم داشتم که چرا در دنیایی که علم پیشرفت حیرت‌انگیز کرده است ترتیب الفبایی بر پایهٔ موازین علمی تنظیم نمی‌شود. فرهنگ‌نویس چه در ایران، چه در کشورهای عربی و چه در کشورهای اروپایی و آمریکایی مجبور است همان ترتیب را که هزاران سال پیش فنیقی‌ها به حروف داده‌اند، رعایت کند. تا آنجا که می‌دانیم در تمدن اسلامی فقط یک تن سر از چنبر ترتیب فنیقی باز کشید و فرهنگی نوشت

به ترتیبی که دانش زبان‌شناسی حکم می‌کند و آن دانشمند ایرانی‌الاصل عرب «خلیل‌بن‌احمد فراهیدی» بود که کتاب‌العین را به ترتیب مخارج حروف از عین که در زبان عربی عمیق‌ترین مخرج است تا میم که سطحی‌ترین مخرج است و از لبها بیرون می‌آید، قرار داد که طبیعی‌ترین ترتیب در زبان عربی بر پایهٔ دستگاه گفتار است. ما عجالتاً باید همان ترتیب فنیقی را به کار ببریم ما به اندازهٔ خلیل‌بن‌احمد جرأت و جسارت نداریم. البته باید یادآور شد که خلیل‌بن‌احمد این ترتیب طبیعی را از فرهنگ‌نویسان و نحویان قدیم هند برگرفته بوده است. (رجوع شود به مقالهٔ استاد فتح‌الله مجتبایی: نامه/ایران باستان، سال دوم، شماره دوم).

با این که فرهنگ‌نگار فارسی در زمینهٔ ترتیب سرواژه‌ها از سنت کهنی استفاده می‌کند، در مواردی در فرهنگ‌های فارسی اختلاف در ترتیب هست و آن دربارهٔ کلمات مهموز است. کلمات مهموز را در کجا باید آورد؟ برای این که موضوع روشن شود جایگاه دو کلمه را در فرهنگ‌های فارسی بررسی می‌کنیم: ائتلاف و سؤال. در لغت‌نامهٔ دهخدا ائتلاف با فاصله‌ای بعد از *la* و قبل اب به صورت ائتلاف آمده و به ایتلاف ارجاع شده. در ایتلاف با همین تلفظ یعنی *itelaf* آمده و بعد از نشانهٔ هویت دستوری ائتلاف با همزه نوشته و معنی شده است. سؤال نیز در ردیف س و ال آمده، بنابراین کلمات مهموز در لغت‌نامه جایی آمده که کرسی آن حکم می‌کند. معین نیز به صورت ایتلاف آورده و در داخل گروه صورت عربی‌اش را به صورت ائتلاف داده. سوال را هم مانند لغت‌نامه در ردیف س و ال آورده است. در فرهنگ فارسی امروز، مؤلفان به کرسی همزه توجه

نکرده، جایگاه آن را بعد از الف و قبل از ب قرار داده‌اند. مثلاً ائتلاف را بعد از ا و قبل از ابتدا و مسئول را بعد از مسائل و قبل از مسبب آورده‌اند. جایگاه همزه در فرهنگ ناظم‌الاطباء مانند لغت‌نامه و معین است با این فرق که مثلاً ائتلاف را با همین شکل نه ایتلاف می‌آورد ما هم در فرهنگ سخن از ناظم‌الاطبا پیروی کرده‌ایم؛ چه اولاً توجه نکردن به کرسی - چنان‌که در فرهنگ فارسی امروز - است برای مراجعه دیریاب است و ثانیاً شکل ایتلاف که لغت‌نامه و معین آورده‌اند در زبان اصلاً وجود ندارد.